

در باره «لایسیته» (*) - ۱

از آنجا که شرکت کنندگان محترم در بحث، می دانند رابطه کلیسا و دولت چگونه تحول کرده است تا در فرانسه به تصویب قانون انجامیده و قانون چسان به عمل درآمده است. در دو قلمرو، تاریخ تحول رابطه کلیسا با دولت و نیز تجربه فرانسه، به ترتیب با دادن فهرستی از امور واقع و موضوعی ها بسنده می کنم. این کار را به ترتیبی انجام می دهم که امرهای واقع، تحول تعریف ها و تفسیرها از لایسیته را گزارش کنند. در قسمت سوم، طرح خود در باره تنظیم رابطه دین و نیز مرام و بنیادهای دینی و سازمانهای مرام محور را با دولت، با شما در میان می گذارم:

تحول رابطه کلیسا با دولت در غرب:

- لایسیته، بمعنای عدم تابعیت دولت از بنیاد دینی، در جریان یک تحول تاریخی، نظر گشته و به عمل درآمده است:
- نخست کلیسا بود که می خواست از دولت استقلال بجوید: «امور سزار را به سزار و آنچه را به خداوند راجع است به خداوند واگذارید» (انجیل ماتیو سوره ۲۲ آیه ۲۱).
- و سزار بود که زیر بار نمی رفت و نمی پذیرفت قلمرو اقتدارش به امور دنیوی محدود شود. نمی پذیرفت که در قلمرو معنویت، صلاحیت مداخله ندارد.
- نوبت امپراطوری به کنستانتین رسید و او به مسیحی ها آزادی داد. (۳۱۳ میلادی) (۱)
- مسیحیت رواج می گرفت و کلیسا توان روز افزون می یافت و امپراطوری روم رو به زوال می گذاشت. در ۳۸۰، ثئودوز، (Theodosius) مسیحیت را تنها دین دولت اعلان کرد. دیرتر شارلمانی کوشید کلیسا را تحت آمریت خویش آورد. اما امپراطوری رو به زوال بود و کلیسا تنها قدرت و عامل انسجام قلمرو امپراطوری می شد. از این رو قلمرو دنیا را نیز در حوزه صلاحیت خویش قرار داد: "خداوند سلطنت آسمانها را به مسیح داد و چون آن که مالکیت بر آسمانها را دارد، مالکیت زمین را نیز دارد، پس بر جهانیان ولایت مطلقه دارد" (۲)
- به تدریج که دولتهای ملی شکل می گرفتند، نزاع میان دولت و کلیسا اجتناب ناپذیر می شد و گاه بسیار سخت می گشت. نزاع ها میان امپراطور ژرمنی و جانشینان او با پاپ و دستگاه او، نزاع ها میان پادشاهان فرانسه با پاپ و نزاع ها میان پادشاهان انگلیس با دستگاه پاپ که به جدائی کلیسای انگلستان از کلیسای کاتولیک انجامید.
- از قرن چهاردهم بدین سو، کوششهای فکری و سیاسی جهت مستقل کردن دولت از سیطره کلیسا روز افزون شدند (۳)
- به تدریج که دولت های ملی شکل می گرفتند، دامنه اقتدار خویش را بسط می دادند. در فرانسه، حقوق دانان شاه، بنای نظریه حاکمیت شاه را بر کلیسا ریختند. بدین سان که از قرن ۱۴ شروع کردند به زمزمه کردن «آزادیهای کلیسای گالیکان» باید استقرار یابند. در قرن ۱۶، «حقوق دانان شاه» مولن Moulin و گی کوکی Gay Coquille منشور گالیکانیسم (استقلال کلیسای فرانسه از ولایت پاپ) را تدوین کردند. در ۱۶۳۱، پیر و ژاک دوپوی Dupuy بیانیه حقوق و آزادیهای کلیسای گالیکان را تحریر کردند (۴) این بیانیه کلیسا را تابع شاه می گرداند:
- ۱- قدرت دنیائی، از قدرت دینی مشخص و از آن مستقل است.
- ۲- در قلمرو شاه، پاپ نمی تواند برای کلیسای گالیکان، قانون و مقررات وضع کند مگر با جلب موافقت شاه.
- ۳- هیچ تصمیم پاپ در فرانسه قابل اجرا نیست مگر این که به صحنه شاه رسیده باشد.
- ۴- فرستاده های پاپ، بدون اجازه شاه، وارد قلمرو او نمی شوند.
- ۵- اجازه شاه برای اخذ مالیات از داراییهای کلیسا توسط پاپ ضرور است.
- ۶- شاه بر کلیسا آمریتی دارد که اگر نه از نظر حقوقی، در عمل، او را رئیس کلیسا می گرداند.
- ۷- مجلس خبرگان در فرانسه، بدون فرمان شاه تشکیل نمی شود. خود او نیز می تواند این مجلس را فراخواند.
- از آن پس، دولت در امور دینی مداخله روز مراه می کرد.
- در سلطنت لوئی چهاردهم، مجلس روحانیان در سال ۱۶۸۲، بیانیه ای را در ۴ اصل تصویب کرد. این بیانیه را بسوئه نوشته بود و قانون دولتی گشت. بنا بر آن،
- ۱- مصوبات مجلس خبرگان فرانسه مقدم بر فرامین پاپ است.
- ۲- پاپ باید قواعد عرف و مصوبات کلیسای گالیکان را محترم بشمارد.
- ۳- برای این که فتاوی پاپ در امور دین اعتبار بدون خدشه پیدا کند، باید به تصویب تمامی کلیساها برسد.
- ۴- شاه در امور دنیوی، از پاپ و دستگاه او مستقل است.
- پاپ این مصوبات را یکسره بی اعتبار و خالی از ارزش خواند. اما لوئی ۱۴ جز در پاره ای از موارد، تسلیم پاپ نشد و سیاست مستقل کردن کلیسای فرانسه از پاپ و تحت امر دولت درآوردن آن ادامه یافت (۵)

تمایلهائی که فکر لایسیته را به عمل نزدیک کردند و نقش انقلاب کبیر فرانسه:

- بنا بر کتاب «تاریخ فکر لاییک در فرانسه»، چهار جریان روشنفکری اصلی در پیشرفت فکر لایسیته شرکت داشته اند: ۱- کاتولیکهای وارث سنت گالیکان دوران سلطنت و جمهوریخواهان کاتولیک با گرایش ضد روحانی و ۲- پرستانهای لیبرال که بانی مدرسه لاییک و طرفدار استقلال دولتها و ملتها از هر ارتودکسی تحمیلی بودند. و ۳- خداباورانی که به پیامبری و دین باورنداشتند و مخالف قدرت کلیسای کاتولیک و یا موافق مسیحیت (مثل ویکتور کوزن Victor Cousin) بودند. و ۴- آزاد اندیشان و بی باوران به خدا و پوزیتیویستها مثل امیل لیتره Emile Littré. این چهار گروه در مخالفت با روحانیت سیاسی اشتراک نظر داشتند و به یک اخلاق طبیعی نیز باور داشتند که همه انسانها بدان دسترسی دارند. این اخلاق بر احترام به انسان و به دانش و عشق به انسانیت بنا می شد. ژرژ وی Veille، صاحب کتاب، این را «آئین واقعی لاییک» می خواند.
- انقلاب کبیر فرانسه، پیش از آنکه بی مذهب باشد، جانبدار جدا کردن کلیسای فرانسه از دستگاه پاپ بود. (۶)
- تاریخ ۲۶ اوت ۱۷۸۹ را می توان روزی خواند که لایسیته، بمثابه یک اصل، برای سازمان دهی جامعه نو، نمودار می شد. در این روز، مجلس مؤسسان اعلامیه حقوق انسان و شهروندی را تصویب کرد. ماده ۱۰ این اعلامیه را می توان تولد لایسیته خواند. هرچند کلمه

لایسیته در متن نیست، اما آزادی وجدان که جوهر و علت وجودی لایسیته است، در آن هست. بنا بر این ماده: اسباب ناراحتی هیچکس را بخاطر عقاید خویش، حتی دینی، نباید فراهم کرد مگر آنکه ابراز آنها به ترتیبی انجام شود که نظم عمومی را برهم زند. (۷)

• این جدائی، زمینه جدائی میان همشهری گری و تعلق به جامعه دینی را فراهم آورد. زیرا تبعیض دینی را از میان برداشت و میان تابعان یک کشور، بلحاظ باور دینی تفاوتی شناخت (۸).

• این جدائی، زمینه از میان برداشتن تقدم مسیحیت بر هویت ملی که نخست می باید کاتولیک بود تا فرانسوی یا ایتالیایی بود را نیز فراهم آورد و سبب شد که هویت ملی از دین خاص جدا گردد (۹).

• از آنجا که انقلاب، حاکمیت را به مردم فرانسه باز داده و نظام و نظم جدید را برقرار کرده بود، پس کلیسا می باید با نظام و نظم جدید منطبق شود. یعنی سلسله مراتبی که از پاپ به پائین بود و، بنا بر آن، صاحب هر مقام، منصوب پاپ بود، اینک می باید برهم خورد به ترتیبی که مشروعیت هر مقام مذهبی از انتخاب مردم ناشی شود (۱۰).

• تب انقلاب فرو نشست. این بار، ناپلئون بناپارت در پی توافق دلخواه خویش با دستگاه پاپ شد و علم گالیکانیسم را از نو بر افراشت. بنا بر توافق ۱۸۰۱ (۱۱) و موادی که بناپارت خود بر آن افزود، جدائی کلیسای فرانسه از دستگاه پاپ کامل شد:

• کنکوردا Concordat که ناپلئون در ۱۸۰۲، با کلیسا به امضاء رساند، مراسم دینی را یک خدمت عمومی خواند که هزینه آن را دولت تأمین می کند و کلیسا به مهار دولت در می آید و حتی ابزار دولت می شود. کنکوردا جدائی دولت از کاتولیسیسم را تصدیق و بی طرفی دینی او را با پذیرفتن دین های دیگر، استوار تر نیز می کند. بدین سان، دولت دین های مختلف را به رسمیت می شناسد. خاصه اجتماعی و بعد جمعی آنها را تصدیق می کند. آزادی عمل به باور دینی را تضمین می کند و حتی تمویل (financement) آنها را بر عهده می گیرد. اما این شناسائی حقوقی مفهوم فلسفی در بر ندارد. تنها تصدیق یک واقعیت اجتماعی است و بهیچ رو بمعنای تعریف حقیقت نیست: دولت بی طرف است (۱۲).

با وجود این، در تمامی قرن ۱۹، کشمکش میان کلیسا و دولت فرانسه ادامه یافت. از سال ۱۸۸۰، روابط دولت و کلیسا، در جهت جدائی این دو از یکدیگر سیر کردند: (۱۳)

• با وجود تحصیل آزادی وجدان و بی طرفی دولت، روابط میان جامعه، هم مدنی و هم سیاسی با دین، بویژه کاتولیسیسم، روابط قوا و زور آزمائی بر سر سلطه بر روح های انسان ها، یک نزاع ایدئولوژیک شدند (۱۴). سیاست لایسیزاسیون laicization که از ۱۸۷۹ به عمل در آمد و روش جمهوری خواه ها گشت، از جهتی باز پرداختن به همان کشمکش میان دستگاه پاپ و دستگاه سلطنت بود. در حقیقت، پس از دورانی که در آن، دستگاه پاپ بر دستگاههای سلطنتی سلطه داشت، دورانی رسید که ملتها شکل می گرفتند و دولتهای ملی پدیدار می شدند و از دستگاه پاپ جدائی می جستند. جریان این جدائی نخست به تابعیت دولت در آوردن کلیسای کشور و سرانجام به لایسیته انجامید (۱۵):

• کلیسای کاتولیک تحول کرد و مخالفان سازش غلبه جستند. کلیسا قوت گرفت و قانون انجمن ها که در ۱۹۰۱، به تصویب رسید، با تبعیض بسود کلیسا، این قوت گرفتن را بازگو کرد. اما در سال ۱۹۰۴، کنکوردا لغو و روابط دیپلماتیک میان دولت فرانسه و واتیکان قطع شدند. بنا بر مصوبه ۱۹۰۴، هر congrégationiste، از حق تعلیم که به هر شهروندی داده شده بود، محروم شد. تنها به این خاطر که به نظم دینی تعلق داشت. این برداشت از لایسیته، تبعیض ها پدید آورد. (۱۶)

بدین قرار، رقابت بر سر قدرت، لایسیته را دست آویز یک نزاع فلسفی کرد: لایسیته دیگر تنها یک رژیم حقوقی نیست، بلکه یک ایدئولوژی است و قدرت بی طرف نیست: جمهوری مثبت است. در برابر خود، کلیسائی را می بیند که اندیشه های جدید و اصول راهنمای جامعه مدرن را محکوم می کند. دو نظام (systeme)، مورد به مورد، مخالف و مقابل یکدیگرند:

عقل مقابل باور دینی، روح انتقادگر در برابر داوری مقام دینی، علم در برابر خرافه و جهالت گرائی (obscurantisme). در نتیجه، هر دو طرف به مدرسه و تعلیم و تربیت توجهی به تمام جستند:

کلیسا بدین خاطر که حقیقت وحی شده را تعلیم دهد و جانبداران لایسیته برای آنکه عقل را از بندگی دین رها کنند. این شد که لایسیته مبارزه شد و برای خود مأموریت قائل شد: دیگر دولت بی طرف نماند تا به دین اجازه دهد در جامعه نفوذ خود را اعمال کند. (۱۷)

از لایسیسم تا قانون ۱۹۰۵:

بنا بر قانون ۱۹۰۵، قرار شد دولت لاییک بماند. یعنی مداخله ای در امور دینی نکند. و کشیش نیز یک شهروند تمام عیار تلقی شود. بعنوان شهروند، حق فعالیت سیاسی دارد و می تواند نامزد مقامهای سیاسی بگردد. (۱۸)

اما پیش و پس از تصویب قانون، واقعیتها عبارت بودند و شدند از

• بردباری و تحمل باورهای مخالف همگانی نشد:

در هر جامعه ای، کسانی حق پیدا می کردند و کسانی نه. برای مثال، در جامعه انگلیسی، جان لوک کاتولیک ها و بی خدایان را قابل تحمل نمی دانست و در فرانسه، ولتر افراد دارای سوء سابقه و سوء شهرت دارها را. با آنکه بنا بر ماده ۱۰ اعلامیه حقوق بشر، هیچ کس نباید بخاطر عقایدش و باورهای دینی اش مورد مزاحمت قرار گیرد، بی دینان، قدرت یافتند و سرکوب گری را با سرکوب کشیشان مخالف انقلاب آغاز کردند و به کشیشان شرکت کننده در انقلاب بسط دادند و کار را به کشتار سپتامبر ۱۷۹۲ کشاندند. آئین خرد و انسان کامل را وسیله مسیحیت زدائی گرداندند. اما دست آخر، مدعیان خسته و مردم بیزار شدند و مسیحیت به حیات خویش ادامه داد.

• مردان سیاسی در پیروی از لاییک هائی که در ۱۸۷۹، اکثریت جستند و مدتهای دراز این اکثریت را حفظ کردند (و در این زمان اصطلاح لاییک و لایسیته باب شد)، همچنان معتقد بودند که لایسیته دین زدائی است:

کسانی چون لئون گامبتا و ژول فری و ژرژ کلمانسو و پیر والدک روشو و... جانبدار لایسیته مبارز با دین شدند. فرماسونری، گراند اوریان فرانسه، لاییک شد و پیشگام مبارزه گشت. لایسیته نیز لایسیسم، یعنی ایدئولوژی شد.

خردگرایان، علم گرایان، ماده گرایان و جانبداران ایدئولوژیهای جدید، خواستار « کلیسا زدائی » می شدند. هر کدام می کوشیدند مرام خود را آئین رسمی دولت کنند. می گفتند:

جمهوری باید لاییک باشد و « اندیشه لاییک بر برداشتی فلسفی بنا می شود که بر توانائی عقل و استقلال آن باور دارد » (۱۹). بنظر جانبداران این نظر، استقلال عقل، پذیرش همگانی پیدا نمی کند و آدمیان رشد نمی کنند مگر این که مسیحیت زدائی به انجام رسد.

ویویانی Viviani، در ۱۹۰۶، می گفت:

« در گذشته، ما کاری بزرگ کردیم و آن مذهب زدائی بود. ما وجدان انسان را از چنگ باور دینی رها کردیم {...} ما در آسمان روشناییا بودیم و نباید بگذاریم عصر روشنائی به عصر تاریکی بازگردد و خرد از نو تاریک شود ». (۲۰) هدف لاییک ها آن شد که « آینده پاک از دین » را تدارک کنند:

• برای تدارک « عصر لامذهبی »، توسل به قهر را خطا یافتند و برآن شدند، با شکیبائی، با استفاده از بنیادها، بخصوص دولت و مدرسه، به هدف خویش برسند:

جدائی کلیسا از دولت و لاییک کردن مدرسه.

کلمانسو خطاب به کلیسا و اهل مذهب می گفت:

« جنگ میان ما و شما در کوره راه ها نیست، در مدرسه ها است ». و ویویانی می گفت:

« بی طرفی مدرسه همیشه یک دروغ بود. ما هیچگاه قصدی جز این نداشتیم که مدرسه و دانشگاه ضد دین بسازیم. دانشگاهی بسازیم که در دین زدائی فعال و بی گذشت باشد » (۲۱).

ژول فری، بانی مدرسه لائیک، دو قانون را، یکی در ۱۸۸۲ و دیگری را در ۱۸۸۶ از تصویب گذراند. وی فرماسون و طرفدار پوزیتیویسم بود. وی انجمن های مذهبی را بر چید و دست کلیسا را از تعلیم و تربیت کوتاه کرد. در باره زنان می گفت:

« زنان یا باید به علم تعلق پیدا کنند و یا از آن کلیسا بمانند » و پنهان نمی کرد که « هدف من رسیدن به انسانیت بدون خدا است ». با وجود این، مدرسه ای که بنا نهاد، نه بی طرف و نه لامذهب شد. خود او خطاب به معلمان می گفت:

« با بیشترین احتیاط سخن بگویند. وقتی بیم آن می رود سخن شما احساس مذهبی را جریحه دار کند { ... } آن را بر زبان نیاورید. وجدان کودک بسیار ظریف است و هر اندازه احتیاط بکار برید، باز کم است ». این دستور را اکثریت بزرگی از معلمان بکار بسته اند. با وجود این، مدرسه نه تنها عامل مسیحیت زدائی نشد، که در پی تمایل لیبرالها به جلب حمایت کلیسا، به تدریج بر سر مدرسه نیز میان کلیسا و دولت توافقاتی به عمل آمدند: (۲۲)

• بنا بر ماده ۲ قانون لائیسیته، مصوب ۹ دسامبر ۱۹۰۵، تعریف لائیسیته این شد:

« جمهوری به هیچ دینی رسمیت نمی دهد. به مقامات هیچ دینی حقوق نمی دهد و به تأسیسات هیچ دینی مقرری و مساعدی نمی دهد. جمهوری آزادی وجدان و دین را تأمین می کند. آزادی عمل به هر دین را بطوری که نظم عمومی ایجاب می کند، تضمین می کند ».

اما قانونی که وضع شد و با روشی که به عمل درآمد، برداشت دیگری از لائیسیته را قوت بخشید و محکم کرد:

• در آغاز، گرچه علائم مذهبی که باورمندان هر مذهب خود را بدان می آراستند، دلیل آزادی وجدان و تظاهر به باور خود تلقی می شد، اما بنا بر لائیسیته، دولت می باید تمامی جامعه را از قیمومت دین و بسا هرگونه نفوذ دینی رها می کرد. چهار جدائی ناگزیر شدند:

۱- جدائی کلیسا از دولت.

۲- جدائی مدرسه از کلیسا.

۳- جدائی باور شخصی از شهروندی. و

۴- جدائی قانون دینی از قانون مدنی.

و طرد دین از قلمرو عمومی (۲۳). اما این جدائی ها و طرد شدن از قلمرو عمومی، کلیسا را به میان مردم بازگرداند. در پی قطع رابطه با قدرت، کلیسا آزادی خویش را باز یافت و به تدریج، حامی آزادی و کرامت و حقوق انسان و صلح و عدالت اجتماعی گشت:

• دولت، پوزیتیویسم را مرام خود کرده بود و پوزیتیویستها می خواستند تعلیم و تربیت در مدرسه، در انحصار آنها باشد. کلیسا طرفدار آزادی تعلیم و تربیت شد و بمدت ۲ قرن، صحنه نزاع لائیک ها با کلیسا، مدرسه بود. هرگونه حضور دین در مدرسه ممنوع شد و معلم ها نیز می باید لائیک باشند. مدرسه را کلیسا ابداع کرده بود و اینک از آن اخراج می شد و معرفت علمی از معرفت دینی جدا و خالی می شد. با وجود این، بنام لائیسیته، در هفته، یک روز به دانش آموزان تعطیلی داده می شد که به کلیسا روند و آموزش دینی ببینند. ۱۰۰ سال بعد، وضع دیگر شد. به تریبی که خواهد آمد.

• وقتی پای اجرای قانون ۱۹۰۵ به میان آمد، واقعیت اجتماعی که دین را بود، دولت را ناگزیر کرد معنایی و جهتی را به لائیسیته بدهد که با معنایی که قانون بیانگرش بود، تا حدودی متفاوت بود:

از سوئی، آزادی وجدان و عمل به باور دینی، ایجاب می کرد امکان های عمل به باور دینی فراهم باشند. درخواست آزادی وجدان واقعی، اصلاح قانون در ۱۹۰۷ و در ۱۹۰۸، به تریبی که آزادی واقعی برقرار شود، را ناگزیر می کرد و از سوی دیگر کلیسا به ارزش استقلالی که از رهگذر جدائی از دولت به دست می آورد، پی می برد. جنگ جهانی اول، نیاز دولت را به کلیسا، بخاطر بسیج مردم، پدید آورد و دولت را بر آن داشت که قانون را به حال تعلیق درآورد. با پایان جنگ، جانبداران لائیسیته،

خواستار اجرای قانون شدند. در ۱۹۲۴، چپ ها در انتخابات پیروز شدند و برآن شدند قانون را به اجرا گذارند. اما طرز فکرها تغییر کرده بودند. مرگ و ویرانی و رنج را لائیکها و مذهبی ها با یکدیگر تحمل کرده لذا به یکدیگر نزدیک شده بودند:

• گرچه اصلاحیه های ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ گردش کار کلیسا ها و آزادی عمل به باور دینی را میسر کردند اما، مشکل بر جا بود. دولت به این نتیجه رسید که بدون تفاهم و توافق با پاپ، مشکل حل نمی شود. گفتگوها با پاپ به توافق ۱۹۲۴ - ۱۹۲۳ انجامیدند. این توافق حاصل امتیازهایی شد که هر طرف به طرف مقابل خود داد. پی یازدهم Pie XI فرمول انجمن های فرهنگی را پذیرفت اما به شرط تطبیق با مقررات خاص کلیسای کاتولیک. از آن سو، دولت نیز پذیرفت که دیگر در تعیین کشیش ها مداخله نکند. بدین سان، کلیسای کاتولیک اطمینان یافت که دولت انجمن دیگری را، با صفت کاتولیک، غیر از کلیسای کنونی که سلسله مراتب آن از پاپ شروع و به کشیش ساده پایان می پذیرد، برسمیت نمی شناسد.

این توافق، از لحاظ کلیسا، همان اهمیت را داشت که قانون ۱۹۰۵. زیرا مدت ۸۰ سال است که این توافق تنظیم کننده جدائی کلیسای کاتولیک از دولت است. این توافق هرگز مورد اعتراض قرار نگرفته است. حکومت های مختلف راست و چپ که از پی هم آمدند، آن را رعایت کردند. شورای دولتی که داور و حافظ آنست مراقبت کرده است که توافق رعایت شود. متخصصان حقوق بین المللی متن توافق را قریب به قرارداد می دانند و برای آن ارزش حقوقی غیر قابل تردید قائلند (۲۵)

جمهوری با پذیرفتن کلیسای کاتولیک و سلسله مراتب آن و چشم پوشیدن از مداخله در امور آن، آیا لائیسیته را انکار کرد؟ بنظر رونه رموند Roné Rémond نه. چرا که توافق برابر ماده ۴ قانون ۱۹۰۵ بعمل آمده است. در حقیقت، این ماده که ابتکار ژان ژورس و چند نماینده دیگر بود، مقرر می کند که انجمن های فرهنگی می باید منطبق باشند با مقررات عمومی سازمان آئینی که می خواهند بدان عمل کنند. با وجود این، انکار کردنی نیست که توافق تفسیر دیگری از لائیسیته را جانشین برداشت پیشین می کند. (۲۶)

معانی جدیدی که لائیسیته پیدا می کند:

در حقیقت، در طول زمان، مجریان قانون با مسائل مشخصی روبرو می شدند و می باید راه حل های مشخص می جستند. صادقانه نیز در پی آشتی بودند. همین روحیه سبب شد که در باره ایالت های آلزاس - موزل Alsace - Moselle، جمهوری پذیرد که در آنها، قانون لائیسیته اجرا نشود. بهنگام تصویب قانون ۱۹۰۵، این ایالتها جزء فرانسه نبودند. امپراطوری آلمان در این ایالتها، قانون مصوب ۱۸۷۱ فرانسه را اجرا می کرد. با وجود فشار نمایندگان و... دولت از اجرای قانون در این ایالتها سر باز زد. در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۴۵ نیز، باردیگر جانبداران لائیسیته خواستار اجرای قانون در این ایالتها شدند اما دولت اجرا نکرد. در این ایالت ها، اسقف را رئیس جمهوری با موافقت پاپ معین می کند. بدین سان، فرانسه در دو گانگی و بسا چند گانگی رژیم حقوقی است. زیرا قانون لائیسیته در مناطق ماوراء بحار، گویان Guyane و

مایوت Mayotte نیز اجرا نمی شود. چندگانگی حقوقی در فرانسه امروز برخورد بوجود نمی آورد. چرا که کثرت گرائی صفت attribut و معیار critère دموکراسی گشته است و تمرکز زدائی یک اصل قانون اساسی شده است. صلاحیت هائی که به منطقه کرس اعطاء شده اند از همزیستی قانون جدائی کلیسا از دولت و کنکوردا، بسیار دور تر می رود. با این تحول رفتار و طرز فکرها، لائیسیتنه معانی دیگر می یابد:

از ژاکوبینیسم جدا می شود تا بتواند رعایت کثرت دین ها معنی بدهد. عواملی که موجب تحول مفهوم لائیسیتنه شدند عبارتند از:

۱- به تصویب رسیدن قوانین مربوط به بیمه های اجتماعی. بهنگام جدائی ها، لیبرالیسم هنوز فلسفه مسلط بود. اما پی آمدهای عمل به آن در سخت تر کردن شرائط زندگی زحمتکشان، سبب شدند که قوانین بیمه های اجتماعی خسران های وارده به آن را جبران کنند و ۴۰ سال بعد از تصویب قانون، بهنگام پایان جنگ دوم جهانی در ۱۹۴۵، روحیه ها و طرز فکرها تغییر کرده بودند:

سامانه (systeme) حمایت و بیمه ای ایجاد شد که همگان را در برابر خطر پذیری ها بیمه می کرد. پرسش این شد که با کشیشان و کارکنان کلیسا ها و روحانیان و کارکنان معابد دیگر دین ها چه باید کرد؟ بنا بر لائیسیتنه، دولت دین ها را به رسمیت نمی شناسد، قانون بیمه های اجتماعی، ویژگی فعالیت دینی را لحاظ کرد و آنها نیز بیمه شدند. توجیه این شد که بیمه اجتماعی دولت نیست. راست است، اما این دولت است که تشخیص می دهد چه کسانی از بیمه های اجتماعی برخوردار می شوند. بدین سان، دولتی که قرار بود بی طرف بماند و دینی را برسمیت نماند، اینک داور می شود تا خدمت خاص دینی را از غیر آن تشخیص دهد.

۲- عامل دوم، از لحاظ تغییر چشم انداز، بسی گویا تر است:

برخورداری از حق تبلیغ از راه رسانه های گروهی Medias. قانون ۱۹۰۵ در این باره ساکت است. موضوعیت نیز نداشت. چرا که آن زمان، رسانه ها نشریه ها و کتاب ها و هفته و ماه و فصل نامه ها بودند و بنا بر قانون ۱۸۸۱، آزادی حق همگان بود و همگان حق آزادی بیان و قلم را داشتند. اما رادیو و بعد تلویزیون پیدا شدند که دارنده آنها دولت بود. آیا لائیسیتنه به دولت اجازه می داد این رسانه ها را در اختیار دین ها برای تبلیغ بگذارد؟ راستها به استناد حق عمل آزادانه به باور دینی خود و این که دولت ضامن این آزادی است، اجازه دادند برنامه مذهبی از رادیو و تلویزیون پخش شود.

در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم، بحث میان موافقان و مخالفان سخت گرم بود. چون چپ در انتخابات برنده شد، این برنامه را حذف کرد. اما از سال ۱۹۴۵، برنامه های مذهبی جزء اساسی برنامه های رادیو و تلویزیون شدند. آیا استفاده از فرستنده های در مالکیت دولت، لائیسیتنه را از میان برد؟ نه. تضاد را از میان برداشت و بنوبه خود عمل به قانون شد. چرا که برابر قانون، هرکس حق داشت به باور دینی خود عمل کند. بنا بر این، آنها که نمی توانستند در معابد حضور یابند، با استفاده از برنامه های رادیویی و تلویزیونی، می توانستند به باور خود عمل کنند. تغییر رفتارها در طول قرن بیستم معلوم کرد که انواع برداشتها از لائیسیتنه شدنی هستند. از ۱۹۰۵ تا ۲۰۰۵، از برداشتی به برداشت دیگری گذر شد:

از آن برداشت که لائیسیتنه را طرد دین از عرصه زندگی عمومی می انگاشت و در باره دین سکوت کاملی را بر قرار می کرد، تا این برداشت از لائیسیتنه که بعد اجتماعی دین را می پذیرد و وجود آن را تا جائی که رعایت حدود به عمل آید به ترتیبی که کلیسا بر دولت قیمومت نیابد و جامعه را به مهار خود در نیاورد، تصدیق می کند.

امروز رابطه میان دین و جامعه و دین و دولت غیر از رابطه ایست که برابر قانون ۱۹۰۵ می باید برقرار می شد.

۳- عامل سوم، مدرسه خصوصی تحت اداره کلیسا و برخوردار شدنش از امداد مالی دولت شد. به تفصیلی که خواهد آمد.

۴- برگزاری مراسم دینی برای سه رئیس جمهوری که یکی از آنها، فرانسوا مبران چپ بود.

۵- نزدیک به ۱۰۰ سال بعد از تصویب قانون جدائی کلیسا از دولت، یک حکومت، آنهم حکومت چپ پذیرفت با ریاست کنفرانس کشیشان فرانسه دیدار و اعلان کند که این دیدارها مرتب تکرار خواهند شد تا که مسائلی موضوع بحث و حل شوند که به کلیسای کاتولیک و دولت، هر دو مربوط می شوند. هرگاه این اقدام را حکومت راست بعمل می آورد، سوءظن بر می انگیزد. اما حکومت چپ این همکاری را رویه کرد و حکومتهای راست نیز آن را بی گرفتند.

جهل همگانی از جریان پذیرش تجربی لائیسیتنه سبب شده است که میان حالت حقوقی etat de droit و تصور عمومی از لائیسیتنه، فاصله مهمی پدید آید. این نادانی همگان را از این واقعیت بی اطلاع نگاه می دارد که از لائیسیتنه، دو برداشت متفاوت وجود دارند. بی اطلاعی، وجود این دو گانگی را از دید همگان می پوشاند. آن برداشت که راهنمای تهیه و تصویب قانون ۱۹۰۵ بود، بروز امر دینی را در فضای اجتماعی یکسره ممنوع می کرد. دین تنها یک نظر شخصی تلقی می شد. هنوز بسیاری می پندارند این برداشت همان تعریف رسمی از لائیسیتنه است. و تنها این تعریف مجاز است. حال آنکه عمل بتدریج، تعریف دیگری را بر این تعریف حاکم کرد: این تعریف خاصه اجتماعی و به جمع و جماعت راجع بودن، دین را می پذیرد و بعد اجتماعی آن را لحاظ می کند. نزاع این دو برداشت را بر سر مسئله روسری که بدان صفت «اسلامی» داده شد، مشاهده کردیم.

در جشن صدمین سال تصویب قانون جدائی کلیسا از دولت، کسانی که من (رونه رموند) بنیادگرای لائیسیتنه شان می خوانم، همان قرأت را از لائیسیتنه می کنند که راهنمای تدوین و تصویب قانون بود و توافق ۱۹۲۴-۱۹۲۳ و وجود چند رژیم در فرانسه و نوآوری ها را که در طول قرن، در عمل و نظر، لائیسیتنه را دیگر کردند، در نظر نمی گیرند. (۲۷)

(*) این تحقیق به فستیوال صلح و جنگ عرضه شد که در روزهای ۲۷ تا ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۷ در سه شهر ایتالیا، آلبانو و آرچیا و فراسکادی، ترتیب یافته بود. سازمانهای مدافع حقوق بشر، عفو بین المللی و سبزه های ایتالیا و سازمان ضد جنگ و... در شمار دعوت کنندگان و ابوالحسن بنی صدر در شمار دعوت شوندگان بودند. تحقیق او مورد استقبال وسیع قرار گرفت و اداره کننده بحثها آن را پیام صلح و دوستی به همه انسانها خواند. استاد ایتالیائی شرکت کننده در بحث نیز، در باره بنی صدر گفت: او دین داری است که بخاطر آزادی، با استبداد شاه و پس از آن، با استبداد ملایان، مبارزه کرده است و می کند.

ادامه دارد